

سورة الحديد

بسمه تعالی

عشق بارانی

نویسنده و شاعر:

یاسین ایوبی

انتشارات ارسطو

(چاپ و نشر ایران)

۱۳۹۴

شابک: ۳-۷۲-۷۹۴۰-۶۰۰-۹۷۸
شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۸۶۰۵۲
عنوان و نام پدیدآور: عشق بارانی / نویسنده و شاعر یاسین ایوبی.
مشخصات نشر: مشهد: ارسطو، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۰۲ ص.
موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴
رده بندی دیویی: ۸۱۶۲/۸
رده بندی کنگره: PIR۸۳۳۴ ۱۳۹۴ ۹۶۵/ی
سرشناسه: ایوبی، یاسین، ۱۳۷۴ -
وضعیت فهرست نویسی: فیبا

نام کتاب: عشق بارانی
نویسنده و شاعر: یاسین ایوبی
ناشر: ارسطو (چاپ و نشر ایران)
صفحه آرای و تنظیم: پروانه مهاجر
طراح جلد: یاسین ایوبی
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۴
چاپ: مهتاب
قیمت: ۶۵۰۰ تومان
شابک: ۳-۷۲-۷۹۴۰-۶۰۰-۹۷۸
تلفن های مرکز پخش: ۳۵۰۹۶۱۴۵ - ۳۵۰۹۶۱۴۶ - ۰۵۱
www.chaponashr.ir



انتشارات ارسطو



چاپ و نشر ایران

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷	مقدمه
۹	تقدیم
	بخش اول (عاشقانه‌ی برای دل شکسته‌ها)
۱۲	اولین کلام
۱۴	یادگاری
۱۷	آرزوی محال ۳
۲۰	سه‌گانه عشق
۲۰	(عشق و آتش)
۲۲	(عشق و تنهایی)
۲۵	(عشق و دیوانگی)
۲۹	آخرین عاشق
۳۱	سرنوشت
۳۲	دفتر عمر
۳۴	جوانی
۳۹	سه‌گانه عشق ۲
۳۹	(ع) علاقه
۴۲	(ش) شجاعت و اراده
۴۴	(ق) قسمت و تقدیر
۴۷	تلخ‌تر از حقیقت

۵۲	باید رفت
۵۵	دیوار
۵۷	تا قیامت
۶۰	ماه و من
۶۲	باران
۶۴	جاده خاکی
۶۶	داستان من
۶۸	دنیای خیالی
۷۰	خط پایان

بخش دوم (بیت دلتنگی عشق)

۷۴	اولین بار
۷۵	دلم گرفته
۷۷	عشق یخی
۸۰	بی تو حال من خوش نیست
۸۳	بی معرفت
۸۷	به دنیا تنهایی
۸۸	مرگ عشق
۹۰	شب تولد
۹۳	عشق معکوس
۹۵	دل تنگ
۹۶	دل شکسته
۹۸	جمله ای آخر

سخنی با شما عزیزان

امروز جامعه در مورد عشق و عاشقی حرف‌های زیادی می‌شنویم از خیانت از تنهایی و چیزهای دیگر و در واقع نمی‌توان از چیزی که خداوند در وجود انسان قرار داده به راحتی گذشت منظورم همان عشق است من این کتاب را نوشتم تا هرکس شعر خود را در آن پیدا کند.

این کتاب در دو بخش برای شما عزیزان آماده شده است که بیشتر صحبت‌های من در مورد بخش اول است. در بخش اول من پیش‌تر به بعد از عاشقی و تنها شدن و نرسیدن به یار خود صحبت کرده‌ام و بخش دوم نیز تقریباً همین‌طور است و این را بدانید که قصد من از این کار عاقبت‌اندیشی در مورد عاشقی است.

امیدوارم از این کتاب خوشتان بیاید و رفیق تنهایتان شود در ضمن عشق مانند تیری است که در کمان کشیده شده و هر لحظه ممکن است به قلب شما برخورد کند و بدانید هر عاشقی عشق نیست بعضی فقط سراب (که شمارا به دنبال خود می‌برد و فقط شمارا تشنه‌تر (حسرت) و تنهاتر می‌کند) و بعضی فقط مرداب که شما را در خود فرو می‌برد که باعث می‌شود شما همیشه در حسرت عشق باقی بمانید و در فکر و خیال غرق شوید و بعضی مانند سایه‌ای است که با طلوع خورشید به وجود می‌آید و با غروب خورشید از بین می‌رود.

عشق همیشه محبت نیست و گاهی وسیله‌ای برای نابودی شماست و گاهی برای سوءاستفاده از شماست و گاهی برای هوس و گاهی برای وقت‌گذرانی. در این روزگار بیشتر برای هوس و وقت‌گذرانی استفاده می‌شود. شاید با گفته‌های من شما از عشق ترسیدید و یا به گفته‌های من خندیدید ولی بدانید عشق هنوز هم وجود دارد در غمگین‌ترین و

تاریک‌ترین لحظات زندگی می‌توان عشق واقعی را پیدا کرد و عشق واقعی در روح انسان شکل می‌گیرد و باعث می‌شود اتفاقاتی مثل دل‌تنگی احساس تنهایی سردی از ثروت و دنیا برای شما بی‌افتد و عشق می‌تواند هدف زندگی شود اگر شما بتوانید عشق واقعی را در میان کپی‌های عشق پیدا کنید.

در پایان این کتاب داستان من نیست داستان همه‌ای عاشقانی است که فریب کپی عشق را خوردیم.

این کتاب

تقدیم

به کسانی که در سربالایی زندگی کوله‌بار عشق را
بادلی شکسته یدک می‌کشند



بخش اول

عاشقانه ای برای دل شکسته ها

اولین کلام

به نام خداوند ماه و خداوند جان
خدایی که زیباتر از او نداری بخوان



به نام خداوند احساس و یاس
به نام کسی که نگویم به او جز سپاس



به نام کسی که از اول یک است
ندارد شریکی فقط او یک است



نویسم اگر عقل فرمان دهد
بگویم خدایم چه بر من دهد



به نام کسی که زمان را نوشت
که در دست ما باشد این سرنوشت



نوشتم بر آن لوح عالم که اوست
خدایی که داند چه بر من نکوست



خدایی که زره به فرمان اوست
به کل زمین و زمان مال اوست

خدایی که جان را به عشق آفرید
 دل عاشقان را به صیقل کشید
 ❦❦❦

به انسان چه بخشید به جز عشق یار
 که باشد شریک و به همراه یار
 ❦❦❦

ولی آدمی را چه باک از خطر
 ندارد دل عاشقی در نظر
 ❦❦❦

به نام خداوند عشق و خداوند درد
 کسی که محبت بیاورد بر این قلب سرد
 ❦❦❦

به نام خداوند عاشق که درمانده است
 از این ثروت و حرس عقبمانده است
 ❦❦❦

به نام خدایی که عاشق نوشت
 سپردم دلم را به این سرنوشت
 ❦❦❦

به نام خودش که به از بهتر است
 دلت را به او ده که او بهتر است
 ❦❦❦

یادگاری

بسی رنج بردم در این روزگار
 نوشتم که روزی شود یادگار
 ❦❦❦

نوشتم که دانی منم آنکه نیست
 یکی بودم آن روز ، امروز نیست
 ❦❦❦

منم آنکه با عشق زمین خورده‌ام
 وفا راندیدم غمش برده‌ام
 ❦❦❦

دگر باره گویم که دردم چه بود
 به دنبال عشق بودم که آن هم نبود
 ❦❦❦

نوشتم که آینده قاضی شود
 دلی پاره دارم که رازی شود
 ❦❦❦

از آن دلخورم که بر این دل نشست
 گناهی نکرده دلم را شکست
 ❦❦❦

از این خواب و رویا دلم بی‌خبر
 هر آنچه نوشتم شده بی‌اثر

چه رنجی کشیدم که شاید ببینم
دودستش گرفته کنارش به شینم
﴿﴾

از این خواب و رویا برایم چه ماند
فقط تیر غم را به قلبم نشانند
﴿﴾

چنین بوده دنیا وفایی ندارد
زمین می زند غم صدایی ندارد
﴿﴾

چنین یادگاری برایت نوشتم
بدانی که بودم چه شد سرنوشتم
﴿﴾

نوشتم بدانی خدا را بخوانی
در این بازی عشق ز قانون بدانی
﴿﴾

زمین می زند عشق تو را باصداقت
اگر رند دوران نباشد نگاهت
﴿﴾

کنون بند خود را به پایان رساندم
دل عاشقم را کجاها کشاندم
﴿﴾

دگر طاقتی نیست در این قلب ساده

نبودت کنارم دلی پاره پاره



چنین یادگاری لیاقت ندارد

دل بی گناهِش برایش ببارد



دگر کار من هم به پایان رسیده

فقط دل چنین گفت نفس را بریده



نگارت کنارت خدایم پناهت

خداحافظ ای عشق فدای مرامت



آرزوی محال ۳

گاهی از دنیا گریزانم شه تنهائیم
 گاهیم درگیر یارم مثل شب شیداییم
 ❦❦❦

حال من یکرو ندارد عشق من تنهایی است
 این دیار عاشق ندارد عشق من دریایی است
 ❦❦❦

مثل موجم رو به ساحل می‌روم
 طاقت دوری ندارم روبه‌دریا می‌دوم
 ❦❦❦

روزگرم می‌گذشت با درد با دود چراغ
 از زمانه بی‌خبر هدیه دهد درد فراق
 ❦❦❦

در دلم عشقی نبود و روزگرم زنده بود
 مثل آدم بودم و حال دلم هم سکه بود
 ❦❦❦

سرنوشتم دست بر این دل گذاشت
 عشق را بادل یکی کرد و دلم طاقت نداشت
 ❦❦❦

دل سر راهم نهاد و در دلم آتش نشاند
 دل شکست و عاشق را تا سر خاکش کشاند

روزگار گل همین است که به خار آید همی
هرکه گل خواهد که دارد خار گل باید همی



من گلی را چیدم و سهم دلم خارش نشد
همراهش بودم ولی یک لحظه همراهم نشد



حال مانده از نگاهش خار او بر قلب من
خار او دردی ندارد او شده همدرد من



حال تنها یادگارش مانده بر قلبم چه باک
شانه‌اش را کم ندارم می‌گذارم سر به خاک



حال او رفت و چه سود از گردش این روزگار
خاطراتش گشته افسوسم در این دل بی‌قرار



می‌زند با سر به سینه گوید او آید نترس
بشنو او حالا عروس است ای دلم باید بترس



بعدازاین تنها کلامم گریه بر لبخند اوست
بیت بیت شعر من تنها برای عشق اوست

می نویسم بعد از این تا داغ بر قلبم شود

آرزو کردم نباشی روز من فردا شود



آخرین بیتم به نام آرزوهای محال

هک شده بر قلب من تا عشق تو باشد خیال

سگانه عشق

(عشق و آتش)

شخصی آمد نزد من گویا که عاشق پیشه بود
در نگاهش غم ولی در دل کمی اندیشه بود



گفتمش آخره این چهره غمگین چه بود
سیلی زد بر دل و گفت کار این بازیچه بود



گفت خنده بر لب دارم اما در دلم غوغا شده
حال و روز من شبیه آدم و حوا شده



پرسشی کردم که او کیست که احوالت زمین گیر شده
اشکی از رخساره افتاد ، از دلم سیر شده



گفتمش مقصود تو چیست ای ویران شده
گفت در خوابی نمی دانی در دلم طوفان شده



گفتمش در خوابم اما خواب من بیداری است
حال و احوال دلم روز و شبش تنهایی است